



بحثی در سیاست علمی کشور و جایگاه فرهنگستان‌ها
به ویژه فرهنگستان زبان و ادب فارسی
در قلمرو سیاست علمی کشور و سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی زبان و ادب فارسی

حسن حبیبی (رئیس و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

فهرست

مقدمه

بخش اول- برخی از مبانی و اصول موضوعه

- ۱ علم بومی
- ۲ سه سطح بررسی
- ۳ اولویت‌های تحقیقاتی
- ۴ دانشگاه، پژوهشگاه و فرهنگستان
- ۵ مقصود از سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی چیست؟
- ۶ تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری

بخش دوم- جایگاه فرهنگستان زبان و ادب فارسی در سیاست علمی کشور

- ۱ کلیات
- ۲ قلمرو سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی

بخش سوم- فرهنگ جامع زبان فارسی

- ۱ کلیات

- ۲ چند نکته درباره تدوین فرهنگ جامع زبان فارسی
- ۲-۱ درباره ساخت یا ساختار فرهنگ جامع
- ۲-۲ ساخت جزئی یا ساختار خرد فرهنگ جامع
- ۲-۳ ساخت کلی یا ساختار کلان فرهنگ جامع
- ۲-۴ برنامه اجرایی

بخش چهارم- واژه‌گزینی

۱ کلیات

۲ چند نکته درباره قواعد و ضوابط واژه‌گزینی

بخش پنجم- گویش‌شناسی

بخش ششم- زبان و رایانه: برنامه ملی بررسی و تحقیق مسائل زبانی و ادبی در محیط‌های رایانه‌ای

بخش هفتم- دستور زبان فارسی

خاتمه- ملاحظاتی درباره برخی دیگر از اقدامات در زمینه سیاستگذاری و برنامه‌ریزی

مقدمه

اساسنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی در سال ۱۳۶۸ به تصویب رسید و نخستین جلسه شورای فرهنگستان، با حضور اعضای پیوسته منتخب، در شهریورماه ۱۳۶۹ برگزار گردید. بنابراین، اکنون فرهنگستان زبان و ادب فارسی چند ماهی است که وارد شانزدهمین سال فعالیت خود شده است. در طول این سال‌ها، فرهنگستان، در رهروی منزل عشق به زبان و ادب فارسی، فراز و فرودهای گوناگونی را پشت سر گذاشته و راهی دراز پیموده است. انصاف‌پیشگان گواهی خواهند داد که فرهنگستان در این طی طریق گام‌های بجا و درستی فراموش نکرده است. اکنون، همانند هر مسافر کثیرالسفیری که گه‌گاه در گوشه و کنار رحل اقامت می‌افکند و در ایام گذشته تأمل می‌کند، رواست که قره العین ما هم در آستانه شانزده سالگی خود درنگی کند و به دستاوردهایش یک‌به‌یک بنگرد و با توجه به تجربه‌های گران‌سنگ گذشته خویش برای آینده طرحی دراندازد. این طرح ممکن است همانند طرح گذشته یا تلفیقی از دو بخش نو و کهن و یا به‌تمامی طرحی نو باشد.

این پرسش که فرهنگستان اکنون چه باید بکند و چگونه راه طولانی خدمت به زبان و ادب فارسی را از این پس بسپرد پاسخی درخور می‌طلبد. نوشته حاضر به منزله پیش‌نویسی برای پاسخ به این پرسش است.

از آنجا که نوشته حاضر بر پیش‌فرض‌ها یا برخی مبانی و اصول موضوعه‌ای مبتنی است که با قبول آنها راه و رسم آینده پیشنهاد می‌شود، بهره‌ای از این مبحث به بیان برخی از این مبانی و اصول موضوعه می‌پردازد و بهره دیگر عهده‌دار پاسخ به این پرسش است که فرهنگستان در سیاست علمی کشور در چه جایگاهی قرار دارد؟

بخش اول- برخی از مبانی و اصول موضوعه

در این بخش، به تعریف و توضیح مفاهیم و مقولاتی می‌پردازیم که برای ادامه بحث نیازمند به تکیه بر آنها هستیم و، در هر گامی که پیش می‌نهم، آنها را مستند توضیح و تحلیل خود می‌دانیم.

راقم این سطور سالی چند است که در خصوص بحث و بررسی موضوعات مرتبط با علوم انسانی به یکی دو نکته که به نظر اساسی می‌رسند، به تفصیل یا به اختصار اشارت می‌کند و در این مقام نیز طرح آنها را به طور مختصر روا می‌داند.

۱ علم بومی

بحث درباره داشتن علم بومی در گوشه و کنار جهان همواره مطرح بوده است و هم‌اکنون نیز، با جهانگیر شدن مقوله جهانی کردن یا جهانی شدن، به صورتی فراگیر مطرح است. ما نیز باید درباره بومی بودن یا بومی کردن علوم به ویژه علوم انسانی بیندیشیم.

درواقع، در بحث از سیاست علمی، علوم انسانی را بومی‌ترین علوم هر کشور می‌دانند و، بدین اعتبار، در همه جا به جست و جوی مبانی و اصول بومی‌سازی علوم انسانی بر می‌آیند. در ایران، این جست‌وجو از اهمیت بیشتری برخوردار است، از آن رو که این خطه به ویژه در زمینه مسائل فرهنگی و تمدنی دارای سابقه‌ای بسیار کهن است و فرهنگ و تمدنی پر مایه و دامن‌گستر دارد.

در تکوین معرفت یا شناختی که حاصل و نتیجه آن آگاهی و علم است، دو عنصر یا

عامل اساسی حضور دارند: شناسنده یا فاعل شناسایی و موضوع شناسایی. فاعل شناسایی، در عالمی که در آن هستیم، انسان است؛ اما در موضوع شناسایی باید قائل به تفصیل شد. این موضوع در معرفت یا علمی که عنوان علمی غیر از علوم انسانی دارند، از روی قاعده، اشیاء و اموری غیر از انسان است. به عکس، در علوم انسانی، موضوع مورد نظر، همواره به صورت جدی و بیش و کم فراگیر، خود انسان است. به راستی، علوم انسانی در چنبره و گردونه امور انسانی قرار دارند و این مسئله فارقی بسیار مهم و مبنایی است که علوم انسانی را از غیر آن جدا می‌کند.

موضوعات شناسایی در علوم طبیعی و مهندسی و پزشکی و نظایر آنها، چنانچه شرایط فیزیکی و طبیعی در نقاط گوناگون عالم یکسان باشد، با روش واحد یا روش‌های بیش و کم مشابه قابل مطالعه و تحقیق‌اند و، اگر همه شرایط محیط شناسایی و نیز شناسندگان یکسان باشند، معمولاً فاعلان شناسایی به نتیجه‌های یکسان می‌رسند؛ بنابراین، کاری را که در یک نقطه عالم آغاز شده است می‌توان در نقطه‌ای دیگر پی‌گرفت و امیدوار بود که نتیجه مطلوب یا مفروض به دست آید. اما موضوع علوم انسانی، که درگیر امر انسانی است، با فاعل شناسایی، که انسان است، سخت در آمیخته است. فاعلان شناسایی هم، در هر منطقه، به طور کلی و جزئی با فاعلان شناسایی منطقه دیگری از عالم در دریافت مسائل انسانی متفاوت‌اند. بدین ترتیب، در علوم انسانی نمی‌توان به نتایجی که در نقطه‌ای بدان رسیده‌اند، در نقطه دیگری، جز به عنوان راهنما و نمایشگر برخی خصوصیات نظر کرد. در اینجا، فارغ از آن بحث‌های اجتماعی و سیاسی نظر می‌کنیم که در این گونه مسائل مطرح‌اند و، در ضمن آن، به فرهنگ خودی و بومی و نظایر اینها ارجاع می‌دهند و با فرهنگ‌های دیگر، بدان اعتبار که فرهنگ‌های بیگانه و ناهمدل و یا ناآشنا و ستیزه‌گرند، به جدال برمی‌خیزند و در موارد فراوان نیز استدلال‌ها قابل توجه و اعتنا هستند. در واقع، در این بحث، ما صرفاً از این منظر می‌نگریم و استدلال می‌کنیم که موضوع شناسایی در علوم انسانی انسان است و این انسان با وضع تاریخی، فرهنگی، اعتقادی، آرمانی، اسطوره‌ای، جغرافیائی، اجتماعی و بسیاری دیگر از عناصر و عوامل مهم دست به گریبان است که همه در هم تنیده‌اند و مجموعه‌ای سخت پیچیده و مهارناشدنی را تشکیل می‌دهند. نمی‌توان این وضع انسانی یعنی انسان وابسته و پیوسته به یک محیط تاریخی، اجتماعی، فرهنگی -

به معنی عام و فراگیر - معین را با وضع انسانی که متعلق و پیوسته به محیط تاریخی و فرهنگی دیگر است یکی گرفت یا با آن مطابق ساخت یا مشابهت‌های فراوان معنی‌دار و تعیین‌کننده میان آنها سراغ کرد. بدین اعتبار، در علوم انسانی، موضوع شناسایی را اصولاً باید موضوعی بومی با محتوایی مرتبط و معطوف به جامعه خاص دانست. بنابراین، باید با روش‌هایی به بررسی آنها پرداخت که واجد ظرافت‌های بسیار و پیچیده‌اند و تنها قابلیت انطباق با این محیط را دارند. در بسیاری از موضوعات شناسایی مربوط به علوم انسانی، مفاهیم و مقولات «نگاه از درون و نگاه از بیرون» و «خود و دیگری» و «من و ما» با هویت خاص دو منطقه، چنانچه به این تحلیل توجه شود، پمعنی کم و بیش دقیقشان روشن می‌شود.

با توجه به همین مختصر، می‌توان نتیجه گرفت که نوع مطالعه و تحقیق درباره علوم انسانی و نسبتی که هر یک از حوزه‌های علوم انسانی با جامعه معینی دارند که ظرف امور مربوط به آنهاست با نوع مطالعه و تحقیق در علوم تجربی و طبیعی که نسبتشان با محیط در همه جا بیش و کم یکسان است تفاوت دارد و این تفاوت تفاوت طبیعت و ماهیت است نه تفاوت و اختلاف مرتبه و درجه.

۲ سه سطح بررسی

پژوهش‌ها، اعم از آنکه مربوط به علوم تجربی باشند یا علوم انسانی، در صورتی روشمند خواهند بود که در آنها سه سطح به ترتیب زیر مورد توجه قرار گیرند. این سه سطح، در عین تعامل با یکدیگر، در طول هم‌دیگرند.

سطح اول گردآوری فراگیر داده‌ها و پرداختن به وجه توصیفی آنهاست. در این سطح، کلیه اطلاعات مربوط به موضوع پژوهش باید گردآوری، طبقه‌بندی و تا آنجا که ممکن است، از لحاظ صحت و اعتبار، بررسی و نقد شوند؛ باید بیشتر منابع و مآخذ در میدان بررسی قرار گیرند و از مجموع آنها گزارش لازم فراهم شود تا بتوان کم و بیش همه کسری‌های مقطعی و موردی و انفصال‌ها را جبران کرد و گزارش بیش و کم متصلی از اطلاعات مربوط به دست داد.

سطح دوم تحلیل است. در این سطح، براساس داده‌های گردآمده و با توجه به برنامه و علت یا علل وجودی موضوع پژوهش در عالم خارج، به عنوان امر انسانی یا

اجتماعی، و نیز با توجه به نظریه یا نظریات و دلایل توجیهی ایجاد یا موجودیت امر انسانی یا اجتماعی مورد نظر که در اسناد و متون مربوط آمده‌اند، تحلیل داده‌ها و اطلاعات صورت می‌گیرد؛ یعنی هر یک از نظریه‌ها و نیز دلایل و علل و جهات یا بیان‌های توجیهی، به‌طور نظام‌یافته، با داده‌ها و اطلاعات مطابقت داده می‌شوند تا معلوم گردد که واقعیات خارجی مؤید کدام یک از نظریه‌ها هستند و یا کدام یک از دلایل و بیان‌های توجیهی تأیید خود را در واقعیات می‌یابد و یا، به عکس، کدام یک از بیان‌ها و نظریه‌های موجود مطابقتی با امر خارجی انسانی- اجتماعی ندارند و امر خارجی انسانی- اجتماعی مورد بحث از منطق دیگری تبعیت می‌کند و نظریه دیگری را که نوظهور است به کرسی می‌نشانند و، سرانجام، در چه مواردی - که احتمال وقوعشان کمتر است - نظریه‌ها بیش و کم در تحقق و نمود امر خارجی مؤثر افتاده‌اند؟

ملاحظه می‌شود که تحلیل لزوماً باید مبتنی بر داده‌های فراگیر گردآمده باشد. در غیر این صورت، تحلیل جامع نخواهد بود و همواره در معرض خدشه قرار خواهد داشت. سطح سوم نظریه‌پردازی است که در آن با دو مرحله روبه‌رو هستیم:

- یکی آنکه نظریه‌های موجود، به صورت فردی یا تلفیقی، با داده‌ها و تحلیل‌های مورد استناد همخوانی داشته باشند.

- دیگر آنکه داده‌های توصیف‌شده موضوع مورد پژوهش نظریه‌های موجود و یا تلفیق آنها را بر نمی‌تابند که در این حالت، ناگزیر باید به نظریه‌پردازی روی آورد. در این نظریه‌پردازی، نمی‌توان با قاطعیت گفت که نظریه عنوان شده باید با واقعیت خارجی مطابق گردد و، در حقیقت، واقعیت خارجی به تأیید نظریه برخیزد. شاید لازم باشد که، در واقعیت خارجی خودجوش و یا ساخته دست این و آن تغییراتی عمده و اصلاح‌گرانه پدید آورد. در این حالت، بحث سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی مطرح می‌شود که در جای خود باید بدان اشاره کرد.

به نظر نمی‌رسد که، براساس این سطح‌بندی، مطالعات و تحقیقات متعددی در کشور به انجام رسیده باشد. در واقع، برای تعیین نظریه قابل تطبیق بر واقعیات موجود و داده‌های طبقه‌بندی و توصیف شده و یا برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری مطلوب، سه سطح یاد شده، اغلب اوقات، در مقام توصیف و تحلیل، بیش و کم با یکدیگر خلط می‌شوند. شاید علت نداشتن نظریه‌های منسجم و حتی اندک‌شمار بودن تحلیل‌های متکی به

داده‌های قابل اعتماد در این قلمرو نیز بی‌توجهی به این روش کار باشد. از سوی دیگر، مطالعات تکنگاران هم بیشتر به گردآوری اطلاعات و نظم و نسق بخشیدن به آنها می‌پردازند و، چون در برنامه تحقیق خود سطح‌های دیگر را مد نظر ندارند و از «الگوهای» قابل استفاده در مطالعات همجوار و یا قابل تلفیق با یکدیگر و نیز درخور بهره‌برداری در مطالعات مشابه پیروی نمی‌کنند، عملاً در حد بررسی‌های تکنگاران باقی می‌مانند و به آسانی قابل درج در فهرستی گسترده‌تر نیستند و آمادگی فنی ندارند که در تدوین کلیدواژه‌ها و نیز، به‌طور وسیع‌تر، برای تهیه گنج‌واژه‌های جامع به کار روند. معمولاً، در این گونه جست‌وجوهای تکنگاران، گردآوری نظام‌یافته و سامانمند داده‌ها و اطلاعات محیط، اعم از بررسی متون و بررسی‌های میدانی، مورد غفلت قرار می‌گیرند. علت هم آن است که گردآوری داده‌ها و بررسی آنها بدین سبک و سیاق کاری وقتگیر و دامنه‌دار است و شتابزدگی را بر نمی‌تابد. به هر حال، از زمانی هم که این روش به جد پذیرفته شود، باید از شتابزدگی پرهیز کرد و بی‌توجهی گذشته را با عجله در به دست آوردن نتایج جبران نکرد.

در محیط علمی ما، از بایگانی‌های منظم کمتر می‌توان سراغ گرفت، از این رو، در زمینه گردآوری داده‌ها و در خصوص دسترسی به فهرست‌های جامع و فهرستگان‌ها و مقاله‌نامه‌ها و جز آن، همچنان فقیر هستیم. به‌طور کلی، کار گردآوری داده‌ها را با همه دشواری باید در دو زمینه پی گرفت و در هر دو زمینه هم باید از امکانات متنوع و پر شمار داده‌ورزی و رایانه بهره جست. این دو زمینه عبارت‌اند از:

– بررسی مدارک و اسناد مربوط به هر موضوع؛

– بررسی میدانی.

۳ اولویت‌های تحقیقاتی

در زمینه پژوهش، به‌ویژه در روزگار ما که دامنه پژوهش‌ها در شعبه‌ها و حوزه‌های گوناگون گسترده است و مسائل متنوع و متعدد و ریزه‌کاری‌های فراوان در هر بخش نظر محققان را به خود معطوف می‌دارند، با مسئله‌ای اصلی و اساسی روبه‌رو هستیم و آن این است که با امکانات محدود، هم از نظر نیروی انسانی و هم از لحاظ وسایل و ابزار کار، در همه جا و از جمله ایران، چگونه باید، از میان توده‌ای عظیم از موضوعات،

موضوعات تحقیق را گزینش کرد؟

هر فرهیخته‌ای متوجه این نکته هست که کشورها، هر قدر هم ثروتمند باشند، باید با توجه به امکانات موجود برنامه‌ریزی کنند یعنی کارها را دسته‌بندی نمایند و میان آنها اهمّ و مهم را تمیز و تشخیص دهند سپس به انتخاب دست یازند و امور انتخاب شده را در دستور کار خود قرار دهند و هر چندگاه یک‌بار نیز آنها را ارزیابی کنند و آنچه با برنامه منطبق نشده است به کنار نهند و موانع را از پیش پا بردارند و، اگر کاری در جریان تحقیق نیاز به بازنگری داشت و یا هماهنگی با برنامه دیگری را طلب می‌کرد، به بازنگری پردازند یا راه را برای هماهنگی هموار سازند.

بدین سان، آنچه در زمان ما، با توجه به گستردگی میدان پژوهش‌ها، اهمیت اساسی پیدا می‌کند مسئله توجه به اولویت‌هاست. کثرت اطلاعات و تعدّد موضوعات ایجاب می‌کنند که در هر یک از زمینه‌ها و حوزه‌های علوم انسانی اولویت‌هایی را قائل شویم. هر تحقیقی به صورت منفرد و مفرد با ارزش است و نکته پوشیده یا تاریکی را آشکار یا روشن می‌سازد، اما نتیجه‌ای که به دست می‌آید لزوماً همه راه را روشن نمی‌کند و بر علم ما به صورت فراگیر نسبت به یک موضوع خاص نمی‌افزاید. برای حلّ مسائلی که دارای زوایا و سطوح گوناگون‌اند، نیازمند برنامه جامع پژوهش هستیم - برنامه‌ای که بتواند حداقل همه زوایا و سطوح اصلی مسئله را طرح و حل کند. بنابراین، چه در حدّ پژوهش‌های فردی و چه در قلمرو پژوهش‌های مشترک و جمعی، شایسته است که اهمیت موضوعات مورد تحقیق درجه‌بندی شود و مسائل با توجه به اولویت‌هایی بررسی شوند که از طریق برنامه‌هایی طولی، که مبدأ حرکتشان از کلی به جزئی یا از جزئی به کلی است، تعیین می‌گردند و یا، با استفاده از روش‌های دیگر، موضوعات به صورت خوشه‌ای یا شبکه‌ای مورد بحث و تحقیق قرار می‌گیرند.

با توجه به این نکته‌ها، می‌توان نتیجه گرفت که، اگر تحقیقات درجه‌بندی و مرتبه‌بندی نشوند، اعمال سیاست‌ها و ایجاد هماهنگی و شناسائی موانع به آسانی صورت نمی‌گیرند. اولویت تأسیس مراکز را هم باید نتیجه بحث و بررسی درباره اولویت‌های تحقیقاتی دانست. در واقع، تنها بدین ترتیب است که اولویت تأسیس دستگاه‌ها معنی دار می‌شود.

به راستی، اگر بخواهیم در هر زمینه‌ای منابع مالی و نیروی انسانی را درست توزیع

کنیم، باید اموری را برگزینیم و اموری را واگذاریم. همه کارها را با هم و در یک زمان در هیچ نقطه از دنیا از جمله در ایران نمی‌توان به انجام رساند. نه نیروی انسانی برای همه زمینه‌های کار و جود دارد و نه امکانات مادی چنین اجازه‌ای را می‌دهند. بنابراین باید به انتخاب دست یازید.

در سال‌های ۶۹ و ۷۰، راقم این سطور این موضوع را در شورای پژوهش‌های علمی کشور مطرح کرد و با یاری و همکاری اعضای شورا موضوع پی گرفته شد و حاصل کار در سال ۷۳، حداقل به صورت یک پیش‌نویس، فراهم آمد.

در آن بحث‌ها گفته شد که برنامه‌های تحقیقاتی باید رشته‌های نور را به سرعت شناسایی کنند و حتی گامی فراتر نهند و به پیش‌بینی بپردازند، یعنی بگویند که در سال‌های بعد احتمالاً چه موضوعات و مباحثی مطرح می‌شوند و یا آنها را می‌توان مطرح کرد. بدین ترتیب است که می‌توان برای پژوهش‌ها «برنامه جامع تحقیقات» تدوین کرد. در این برنامه جامع، لزوماً باید پژوهش‌های آرمانی و پژوهش‌های بلندمدت و میان‌مدت تعریف شوند و مراحل اجرایی برنامه‌های میان‌مدت نیز در برنامه‌های سالانه مشخص گردند. آیا چنین برنامه جامعی را می‌توان در خلأ و بدون داشتن برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور تدوین کرد؟ اگر پاسخ ما مثبت باشد یعنی بگوییم آری می‌توان به کار تحقیقات پرداخت بی‌آنکه برنامه توسعه کشور را مد نظر داشت، در این صورت، یکی از دو حالت پیش خواهد آمد:

– یکی آنکه تحقیقات بی‌هدف و پراکنده می‌گردند و از نتیجه‌های احتمالی که به دست می‌آیند جامعه و کشور بهره‌ای نمی‌برد. یادآوری این نکته بجاست که اصولاً، به علت عدم ارتباط سازمان‌یافته تحقیقات با یکدیگر، احتمال آنکه نتیجه‌ای قابل اعتنا به دست آید بسیار اندک خواهد بود. در حال حاضر، در بسیاری از کشورهای توسعه‌ناپافته یا در راه توسعه، اگر هم برای تحقیقات کوشش و هزینه‌ای می‌شود، به همین علت، کوشش‌ها بی‌ثمرند و هزینه‌ها هدر می‌رود.

– دیگر آنکه تحقیقات در فرایند تحقیقات کشوری دیگر و مثلاً در مسیر تحقیقات یکی از کشورهای عمده (از لحاظ تحقیقاتی) ادغام می‌گردند. وقتی آرمان‌ها مربوط به جامعه دیگری بودند، تحقیقات آرمانی نیز همسوی با آنها خواهند شد و انواع دیگر تحقیقات نیز حلقه‌ای از تحقیقات بلندمدت و میان‌مدت دیگران می‌شوند. این‌که گروهی

از دانشجویان و محققان یک کشور در کشوری دیگر در زمره دانشجویان و محققان برجسته می‌شوند اما همان‌ها، وقتی به کشور خود بازمی‌گردند، اگر رابطه‌شان را با محل تحصیل و یا تحقیق سابق خود قطع کنند، به فاصله چند سال، از کار تحقیق و فعالیت علمی کناره می‌گیرند نتیجه همین فرایند است. دانشجو و محقق مقیم کشور بیگانه که در نظام تحقیقاتی آن کشور فعال است و تحقیقاتش در کل تحقیقات آنجا ادغام شده است، وقتی بازمی‌گردد، اگر همان راه را ادامه دهد، مقالاتش در نشریات علمی آن کشور یا کشوری دیگر که با آن مجموعه مرتبط است چاپ می‌شود و حاصل کارش مورد استفاده محققانی قرار می‌گیرد که همکاران قدیمی‌اش هستند؛ اما، در همان زمان، در کشور خودش ناشناخته است. برعکس، اگر رابطه‌اش را با آن کشور قطع کند و هم‌زمان نتواند در برنامه کشور خود جایی پیدا کند، به کلی از محیط واقعی علمی دور می‌شود. در این حالت، هر چند که ممکن است در دانشگاه به تدریس بپردازد و یا برای سرگرمی به آزمایشگاه برود یا تحقیق میدانی کند، اما نتیجه کارش درخشان نخواهد بود.

از این بحث می‌خواهیم نتیجه بگیریم که برنامه جامع تحقیقات را نمی‌توان از برنامه توسعه کشور جدا کرد. این دو اجزای یک مجموعه بزرگ‌ترند که می‌توان آن را برنامه زندگی جامع‌الاطراف تمدنی و فرهنگی کشور نامید.

مرجع تحقیقات یا مراجع تحقیقاتی باید به مرجع برنامه‌ریز توسعه کشور بگویند که، برای توفیق در برنامه‌ها، در چه زمینه‌هایی باید آگاهی داشت و یا آگاهی‌های تازه پیدا کرد. مراجع برنامه‌ریز کشور نیز باید از مرجع تحقیقاتی بخواهند که وضع و موقعیت آینده علم و فرهنگ و تمدن کشور را پیش‌بینی کند و بر مبنای آن اولاً برنامه‌های تحقیقاتی را فراهم آورد ثانیاً امور و مسائلی را معین کند که آینده علم و فرهنگ و تمدن و برنامه‌های تحقیقاتی، صرف‌نظر از منابع مالی، به آنها تکیه دارند. یعنی مرجع تحقیقات باید زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی لازم را برای توسعه علمی و فرهنگی و تمدنی مشخص سازد تا برنامه‌ریز توسعه بتواند، با توجه به مجموع این اطلاعات، برنامه‌های میان‌مدت و بلندمدت و آرمانی را تهیه کند.

باری، در صورتی که تحقیقات کشور بتوانند و بخواهند که در نظام جامعه آرمانی ادغام شوند، راهی جز این ندارند که در درجه اول با برنامه توسعه کشور ارتباط برقرار کنند. از آن سو، اگر برنامه توسعه کشور هم نخواهد نتیجه تحقیقاتی را که مبنای فکری و

نظری توسعه است از خارج وارد کند و درصدد نباشد که از محققان و سازمان‌های تحقیقاتی بیگانه (و آرمان ویژه آنها) بهره بگیرد، راهی جز این ندارد که با تحقیقات خودی آشتی کند و با آن رابطه‌ای بسیار نزدیک برقرار سازد و سفارش دهنده و متقاضی اصلی و اساسی تحقیقات در آن حد باشد که محققان، در شرایط کنونی پرشتاب توسعه، به اصطلاح فرصت سرخارانیدن هم نداشته باشند.

اگر چنین شد که باید بشود، آنگاه سرنوشت اولویت‌های تحقیقاتی با اولویت‌های توسعه جامع‌الاطراف کشور گره می‌خورد - توسعه جامع‌الاطرافی که مبتنی بر توسعه آرمانی است و، در این توسعه آرمانی، برای کلیه ارزش‌های والای تمدنی و فرهنگی و ایمانی و اعتقادی مقام و موقعی شایسته و درخور به گونه‌ای جامع و هماهنگ و معدل‌القوا وجود دارد و باید وجود داشته باشد.

در این بحث، به یکی دو نکته مربوط به مبانی نظری ارتباط نظام تحقیقات با نظام جامع کشور اشاره شد. این نکته‌ها، از روی قاعده، جهت‌دهنده اولویت‌های تحقیقاتی از جنبه نظری‌اند. اکنون می‌توان به یکی دو نکته عملی مربوط به اولویت‌های تحقیقاتی پرداخت.

وقتی در توسعه کشور نمی‌توان به همه آنچه در ذهن درباره توسعه وجود دارد و یا در سراسر عالم به طور عینی موجود است دست یافت، در تحقیقاتی هم که خود مبنای آن توسعه یا راهگشای آن است، نمی‌توان به همه انواع تحقیقات توجه کرد. در مواردی هم که لازم است به تحقیقات توجه شود، باید امکانات را از هر جهت در نظر گرفت و، بر اساس آن، تحقیقات را مرتبه‌بندی و اهم و مهم کرد و به اندازه‌ای که امکانات صادقانه در اختیار تحقیق قرار گیرند به کار تحقیقات مورد نظر و مبتنی بر درجه‌بندی پرداخت. پس داشتن اولویت مطلبی نیست که کسی در مقام انکار آن برآید، هر چند که شاید، از فرط وضوح، تاکنون به آن توجه نشده باشد و همین بی‌توجهی و به خصوص برقرار نکردن ارتباط نزدیک میان برنامه تحقیق و برنامه توسعه پایدار پراکندگی کارها و پرداختن به تحقیقات بی‌هدف را سبب گردیده باشد.

در تعیین اولویت‌ها، به چند نکته اساسی و مهم دیگر نیز باید توجه کرد. در بررسی‌ها و پژوهش‌هایی که مبنای آنها اطلاعات شفاهی، مانند قصه‌ها، لهجه‌ها و گویش‌ها، خاطرات مربوط به مسائل اجتماعی، سازو کار روابط خانوادگی، طایفه‌ای و قبیله‌ای،

مسائل سیاسی و نظایر اینها هستند - و این اطلاعات ارزش فراوان نیز دارند - باید فوریت گردآوری این اطلاعات را مد نظر داشت. هر قدر در گردآوری این اطلاعات تعلل کنیم، عملاً محدوده تاریخی را نسبت به ابتدای دوره تحقیق پیش تر می آوریم. اگر در سال جاری یعنی ۱۳۸۴ از خاطرات کسانی که ۷۰ ساله اند می توانیم برای مسائل مربوط به سال ۱۳۳۴ یعنی پنجاه سال پیش بهره بگیریم، در سال ۱۳۹۴ آغاز بهره گیری مان سال ۱۳۴۴ خواهد بود. دلیل آن روشن است: در بهره گیری از حافظه افراد، از خاطرات کسانی می توان با اطمینان استفاده کرد که ابتدای دوره بازگویی خاطرات و اطلاعاتشان با سن بیست سالگی آنها یعنی با سن و سالی منطبق باشد که این اشخاص آگاهانه و متعهدانه مطالب را به خاطر سپرده باشند. به هر حال، موضوعاتی که بهره گیری از اطلاعات شفاهی در آنها اهمیت دارند عملاً باید در اولویت قرار گیرند.

نکته دیگری که باید به جد مورد توجه باشد گام نهادن در میدان هایی از پژوهش و تحقیق است که کمتر به آنها پرداخته شده است. بی آنکه، در این مقام، بنا بر آن باشد که به کاربردی بودن و بهره گیری های فوری توصیه شود، باید پذیرفت که این بخش از پژوهش ها، چنانچه دقیق و ژرف باشد، برای پژوهش های بعدی، منابع با ارزشی، در زمینه های گوناگون، به دست می دهد؛ از جمله در زمینه تاریخ، جامعه شناسی تاریخی، مباحث زبان شناختی مربوط به زبان دری یا فارسی کنونی که موضوعیت و اولویتشان روشن است و نیز مباحث مربوط به تاریخ ادبیات و نظایر آنها.

نتیجه بحث هم برنامه های تحقیق هر یک از مؤسسات پژوهشی را سرو سامان خواهد داد و هم، برای محققان علاقه مند به کارهای مشترک فهرست قابل توجهی از موضوعات عرضه خواهد کرد و، بر اساس این فهرست، کارهای مشترک یا کارهای بین رشته ای دیگری شروع خواهد شد که، تا حد زیاد، اطمینان به استمرار آنها وجود دارد. پیروی از این شیوه هم ما را در برگزاری به قاعده و با ضابطه کارهای گروهی یاری می کند و هم سبب می شود که بتوان دوره های کوتاه مدت و بلند مدت آموزشی و مطالعاتی و تحقیقاتی جدید را بر اساس این گونه اولویت ها سامان داد.

به نظر می رسد که با بهره گیری از تجربیات یک دوره نزدیک به صد سال پژوهش به سبک و سیاق جدید، به ویژه در علوم انسانی، بتوان به این نتیجه رسید که، چنانچه به مقوله اولویت های تحقیقاتی آن سان که شایسته است پردازیم، در کار مقوله ای که بدان

عنوان «تولید علم» داده شده است دچار مشکل می‌شویم. بدین بیان که هرگاه، نظیر مباحث دیگر در مباحث علمی، به نکته مهم و مفهوم پر معنای «انباشت» توجه ننماییم و برای سرمایه‌های علمی نیز «انباشت سرمایه علمی» را به عنوان یک مقوله بنیادی مطرح نکنیم، عملاً به ساز و کاری نمی‌رسیم که دستاوردهای گوناگون را بتوان به صورت سامان‌مند دسته‌بندی و طبقه‌بندی کرد. از گذشته دور، در مقدمه کتاب‌ها و مباحث علمی ما، تحت عنوان رئوس ثمانیه، به چند موضوع مهم اشاره می‌شد. از جمله گفته می‌شد که موضوع علمی که در این کتاب یا در این درس بدان پرداخته می‌شود از مبادی علم بعدی یا علمی است که از نظر طولی پس از این علم قرار می‌گیرد. در واقع، به این معنی توجه بود که آنچه در علمی آموخته می‌شود باید به عنوان پایه و اساس یا مقدمه‌ای برای علم یا اطلاعات بعدی باشد و طالب علم، هنگامی که به آموختن علمی می‌پردازد، تمامی مقدمات یا مبادی آن را در علم قبلی آموخته باشد. این روش در تحقیقات باید اساس کار باشد و، در حال حاضر، عملاً در بسیاری از علوم تجربی و طبیعی که وجهی جهانی نیز یافته‌اند، در این مسیر حرکت می‌کنند و بر اساس انباشت علوم و بهره‌گیری از کلیه اطلاعات و یافته‌های قبلی است که با حرکت شتابگیر توسعه علمی در جهان روبه رویم و این فرایند هر ساله نسبت به سال قبل شتاب بیشتری به خود گرفته و تفاوت در مرتبه به تفاوت و تغایر در طبیعت و ماهیت رسیده است.

نتیجه آنکه، اگر بخواهیم از دستاوردهای هریک از پژوهشگران در کارهای بعدی استفاده کنیم، باید پژوهشگران علاقه‌مند به استمرار کار پژوهش و ماندگار شدن حداقل کار فردی - اگر نه کار پژوهش - میان خودشان به توافق دست یابند. این توافق، در زمان حاضر، باید نوشته باشد نه نانوشته. راه کار عملی نیز تدوین فهرستی جامع و البته تا اندازه‌ای منعطف از اولویت‌های پژوهشی در بخش‌ها و حوزه‌های گوناگون است. نظر به اینکه، در علوم تجربی و طبیعی، نوعی ارتباط میان دانشمندان سراسر جهان وجود دارد، عملاً پژوهش‌ها به ویژه تحقیقات گروهی و آزمایشگاهی از نوعی طبقه‌بندی و اولویت‌گذاری پیروی می‌کنند و حاصل کارها به صورت مقالات مهم علمی در مجلات معتبر پژوهشی جهان منتشر می‌شود. این راه و رسم مسیر حرکت به سوی آینده و فرایند انباشت سرمایه‌های علمی و جهش‌های دانش‌مایه را تشخیص و تعیین می‌بخشد. در مباحث علوم انسانی، این حرکت منطقی مختص هر کشوری است و ما نیز باید در این

مسیر گام بنهیم و، در حوزه‌های گوناگون علوم انسانی، اولویت‌های پژوهشی هر حوزه را تعیین کنیم. این اولویت‌ها، به صورت کلی، می‌توانند در دو فهرست جداگانه تنظیم شوند:

– یکی اولویت‌های مطالعاتی و تحقیقاتی گروهی و یا فردی محققان و پژوهشگرانی که مراحل و مدارج علمی دانشگاهی یا پژوهشگاهی را به عنوان دوره‌های درسی و پژوهشی گذرانده‌اند و مطالعات و تحقیقات کنونی آنان، در واقع، در جهت گسترش مرزهای دانش است. چنانچه، در هر حوزه، فهرستی ترتیب داده شود که نتیجه یک پژوهش یا مجموعه‌ای از پژوهش‌ها بتواند دستمایه و مقدمه یا مبدأ حرکت پژوهش‌های بعدی قرار گیرد، در ظرف مدتی نه چندان دور، بسیاری از گره‌هایی که تاکنون فرو بسته مانده‌اند گشوده خواهند شد.

– دیگری اولویت‌های مطالعاتی و تحقیقاتی که به عنوان موضوع رساله‌های کارشناسی ارشد و دکتری فردی یا گروهی قابل طرح‌اند. تنظیم و انتشار هر چند سال یک‌بار چنین فهرستی اولاً دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها را، به صورتی نظام‌یافته، از پذیرفتن موضوعات مشابه یا تکراری در امان نگه می‌دارد، ثانیاً به دانشجویان کمک می‌کند که مدت‌ها و وقت خود را صرف یافتن موضوع رساله‌ای نکنند که ممکن است در نهایت نیز منجر به انتخاب عنوان‌هایی شود که چندان مفید فایده نباشند، ثالثاً سبب می‌شود که هریک از دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها یا یک گروه از استادان و رهبران پژوهش در دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌های سراسر کشور موضوعات رساله‌های دکتری را حول محورهای مشخص دسته‌بندی کنند. در این صورت، اندک اندک، یا تحقیقات و مطالعات یک دانشگاه و پژوهشگاه معین حول یک یا چند موضوع معین متمرکز می‌شوند و یا چندین و چند استاد و پژوهشگر به عنوان گروهی شناخته می‌شوند که صاحب‌نظر در یک یا چند موضوع مشخص‌اند. نتایج این چنین جهت‌گیری روشن است و نیازی به بحث گسترده ندارد.

۴ دانشگاه، پژوهشگاه و فرهنگستان

در نظام تعلیماتی و تحقیقاتی ما، حداقل از صد سال پیش تا به امروز، آموزش در معنی ارائه و القای اطلاعات علمی حداکثر روزآمد به طالبان علم و نیز نشر اطلاعات عمده و

اساسی برای بهره‌گیری فرهیختگان بوده و گه‌گاه نیز راه و رسم مطالعه و تحقیق و ایجاد قوه تصرف و دریافت مطالب را به جویندگان دانش آموخته است. پژوهش نیز در معنی تألیف مطالب موجود در منابع، تنقیح و نقد مباحث و عرضه جمع‌بندی و نتیجه‌گیری جدید، جست‌وجو و یافتن نکته‌های تازه و در نهایت هموار کردن راه ابداع و اختراع در بخشی از علوم به صورت نظام‌یافته و، در بخشی دیگر به ویژه در علوم انسانی، به صورت موردی تلقی گردیده است. ابتدا دانشگاه‌ها رشد و نمو یافته و، مدت‌های طولانی، تحقیق و پژوهش حتی در معنای عامی که در بالا بدان اشارت شد، کمتر مورد توجه قرار داشته سپس پژوهش، در همان معنی، راهی برای خود در دانشگاه‌ها باز کرده است. با توسعه کار، مؤسسه‌هایی خاص با نام و عنوان پژوهشکده و پژوهشگاه نیز به وجود آمد و متولیان آن، که در ابتدا بیشتر استادان دانشگاه‌ها بوده‌اند و هنوز نیز بیش و کم همان‌ها هستند، عناوین خاص مرتبط با پژوهش را یافته‌اند.

هنوز که هنوز است، در بیشتر کلاس‌های درس ما که عده شاگردان زیاد است، استاد و معلم متکلم وحده است و دانشجو به سخنان استاد گوش فرامی‌دهد و بحث و گفت‌وگو نیز گه‌گاه چاشنی درس کلاس‌هاست و هنوز که هنوز است استادانی که اقبال خودجوش به درس کلاس آنها چشمگیر است و مستعلمان فراوان از هر سنخ و قشری دارند از رتبت و منزلت بیشتری - به حق - برخوردارند و البته سطح درس چنین کلاس‌هایی، از روی قاعده، از سطح درس کلاس‌هایی پایین‌تر است که درس استاد، در آن، از وجه علمی و فنی دقیق‌تر و پیچیده‌تری برخوردار است. در مواردی، تحقیق و تتبع، جز در بخشی از آزمایشگاه‌های علوم تجربی و طبیعی که بیش و کم نیز ارتباطی با مباحث علمی و تحقیقی در خارج از مرزها دارند، جنبه فردی دارد و کار جمعی در این بخش‌ها بیشتر همراهی و دستیاری چند دانشجو با استاد راهنمای تحقیق یا رساله است. اینها بخشی از مشخصات آموزش و تحقیق در نظام تعلیماتی و تحقیقاتی ماست. در این نظام، کمتر درباره مباحثی چون تولید علم، روش‌های نوین آموزش و پژوهش، مبانی و اصول نو ناظر به آموزش یا پژوهش، اولویت‌های تحقیق، اولویت‌های آموزشی، تبدیل و تعویض درس‌ها و سرفصل دروس جز در برخی موارد، و نقد و تحلیل نظریه‌های نوآورانه بحث و گفت‌وگو می‌شود و، اگر گه‌گاه در عناوین درسی یا کم و زیاد کردن دروس و احتمالاً روش تدریس بازنگری شود، ریشه آن را می‌توان در برخی

نوآوری‌های دیگران جست و جو کرد و البته از دخل و تصرف‌های عالمانه داخلی نیز نباید غافل بود.

در این نظام، مؤسسه‌های جدید با رویکرد آموزشی تنها جنبه توسعه‌ای دارند و از کارها و روش‌های پیشین پیروی می‌کنند و مؤسسه‌های تحقیقاتی نیز، در حدّ اعلا، یک یا چند موضوع را بر فهرست کارهای در دست تحقیق خود می‌افزایند که جدیداً به فهرست‌های تحقیقاتی نو افزوده شده‌اند. در واقع، بسیاری از اوقات تنها با مؤسسه‌ای جدید روبه‌رو هستیم که بیش و کم امکانات مادی تازه‌ای را بر امکانات تحقیقاتی قدیمی اضافه می‌کند.

بدین ترتیب، در این نظام، مقوله یا مفهوم جدیدی علاوه بر دو مفهوم آموزش و پژوهش عرضه نشده است. شاید نیازی هم بدان نباشد یا خلق مفهوم و مقوله جدید اصولاً عملی نباشد؛ چون هرگونه تتبع و ابداع و اختراعی را می‌توان تحت عنوان تحقیق و تدقیق و پژوهش، به معنی عام، جست و جو کرد. اما آیا در مورد پژوهش و جست و جو نمی‌توان رویکرد تازه‌ای بر آنچه تاکنون معمول بوده است و هست افزود؟

فرهنگستان‌ها و، در بحث اختصاصی ما، فرهنگستان زبان و ادب فارسی چه نسبتی با وضع کنونی آموزش و پژوهش دارند و اصولاً چه نسبتی می‌توانند داشته باشند. آیا فرهنگستان دانشگاه است؟ فرهنگستان مرکز آموزشی در سطح عالی تلقی نمی‌شود. هیچ‌یک از اساسنامه‌های چهارگانه فرهنگستان‌های ایران نیز، برای خود، وظیفه آموزشی در نظر نگرفته‌اند. بنابراین، فرهنگستان دانشگاه یا دانشکده نیست و، اگر بنا بر آموزش داشته باشد، یا باید بپذیرد که از وظیفه اصلی خود منحرف شده است و یا تنها باید به موارد محدود و محدود آموزش‌های کوتاه‌مدت و تخصصی برای پژوهشگران تمام‌وقت و همیشگی اکتفا کند و از هدر دادن اعتبارات عمومی برای کارهایی بپرهیزد که، چون مغایر با وظیفه اصلی فرهنگستان هستند، انحرافی یا تغنی خواهند بود.

آیا فرهنگستان پژوهشگاه است؟ فرهنگستان به یکی از دو معنی، که به آنها اشاره خواهد شد، می‌تواند با پژوهش سروکار داشته باشد. در اینکه این توانستن تا چه حد با بایستن ارتباط دارد نیز باید سخن گفت.

اصولاً فرهنگستان‌ها در دنیا - که ما هم بیش و کم در تأسیس فرهنگستان‌های خود از

آنها پیروی یا تقلید کرده‌ایم - با مسئله پژوهش به دو صورت برخورد کرده‌اند:

- گروهی از فرهنگستان‌ها، نظیر آکادمی علوم سابق شوروی و شعبه‌های آن در جمهوری‌های شوروی و سپس آکادمی علوم کنونی روسیه و آکادمی علوم کشورهای وابسته به شوروی سابق و استقلال یافته کنونی، اصولاً باید پژوهشگاه به معنی جامع آن تلقی شوند و تلقی می‌شوند. این آکادمی‌ها در کنار دانشگاه‌ها تأسیس شده‌اند و، به موازات فعالیت‌های آموزشی، به کار تربیت محقق (وجه آموزشی خاص) و در نهایت پژوهش می‌پردازند. در گذشته، نزدیک به تمامی رساله‌های دکتری که عملاً جنبه تبعی و تحقیقی داشته‌اند در پژوهشگاه‌ها تحریر و تدوین می‌شده‌اند. در حال حاضر نیز، امر تهیه و تدوین رساله‌های تحقیقی جزو کارها و وظایف اصلی آکادمی‌ها تلقی می‌شوند.

- وظیفه گروه دیگری از فرهنگستان‌ها تنها رصد کردن فعالیت‌ها و دستاوردهای علمی و تحقیقی کشور و ارزیابی آنهاست و فرهنگستان عملاً سازمانی برای تحقیق و تتبع مستقل ندارد.

- می‌توان نوع سومی از فرهنگستان‌ها را نیز، با تلفیق دو صورت یاد شده، تعریف کرد که اصولاً برای رصد کردن و ارزیابی تأسیس شده‌اند. اما، با این استدلال که مقدمه واجب واجب است، برای رصد کردن و ارزیابی، به انجام دادن برخی تحقیقات اعلام نیاز می‌کنند که، اگر این نیاز به دقت تعریف و تحدید نشود، انحراف از وظیفه اصلی پیش می‌آید.

باری، آکادمی با وظیفه پژوهشی، آن‌هم به معنی فراگیر آن، نیازمند به سازوکار و اداره‌ای است که از لحاظ عرض و طول با پژوهشگاه‌ها آن‌هم پژوهشگاه‌های درجه یک پهلو می‌زند؛ از آن جهت که تنها پژوهشگاه‌های درجه یک دارای شرط لازم برای کارهای پژوهشی جدی‌اند. در عوض، پژوهشگاه‌های درجه دو و سه به طور نسبی موفق به تربیت طالبان علم حداقل در سطح کارشناسی می‌شوند. اما تحقیقی که شایسته عنوان تحقیق باشد با اطلاعات در سطح کارشناسی و حتی کارشناسی ارشد سامان نمی‌یابد تا بتوان آن را در پژوهشگاه‌های درجه دو و درجه سه به سرانجام رساند. در واقع، این مؤسسات کارگاه‌ها و کارخانه‌های هدر دادن اعتبارات مالی ملی‌اند. به هر حال، اگر قرار باشد پژوهشگاه درجه یک دیگری برای تحقیقات ایجاد شود که در کنار دیگر پژوهشگاه‌های موجود باشد و در عین حال نام دیگری جز پژوهشگاه - و، در حالت مورد نظر ما، نام فرهنگستان - بر آن بنهند، به ناچار، برای این نیاز مضاعف باید مبنایی

جست و جو و تعریف کرد که ظاهراً میسر نیست. آکادمی به معنی پژوهشگاه یک مطلب است و فرهنگستانی که هیئت پژوهشگاهی به خود می‌گیرد و در کنار پژوهشگاه‌های رسمی دیگر می‌نشیند مطلبی دیگر. مضافاً اینکه، در کشور ما، برخی مراکز تحقیقاتی بیش از پنجاه شصت سال یا بیشتر سابقه دارند و هر ساله امکانات مادی جدیدی بر امکانات قبلی خود افزوده‌اند و تجهیزات فراوان فراهم کرده و متخصصان برجسته‌ای تعلیم داده و تربیت کرده و به استادی و راهبری پژوهش برگزیده‌اند و، اگر فرهنگستان بخواهد در این راه قدم بگذارد، سال‌های سال باید کار و تلاش کند، حال آنکه هم‌اکنون به برخی از نتایج کارهایی از نوع دیگر نیاز است.

تصویب‌کنندگان اساسنامه‌های فرهنگستان‌ها و از جمله اساسنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی دل‌مشغولی‌های عمده‌ای داشته‌اند که، هر چند هم‌عرض دل‌مشغولی‌های آموزشی و پژوهشی است، اما از نوعی دیگر و لونی متفاوت است.

در ماده ۱ اساسنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی چنین آمده است:

اهداف فرهنگستان زبان و ادب فارسی عبارت است از:

- ۱- حفظ قوت و اصالت زبان فارسی به عنوان یکی از ارکان هویت ملی ایران و زبان دوم عالم اسلام و حامل معارف و فرهنگ اسلامی
- ۲- پروردن زبانی مهذب و رسا برای بیان اندیشه‌های علمی و ادبی و ایجاد انس با مآثر معارف تاریخی در نسل کنونی و نسل‌های آینده
- ۳- رواج زبان و ادب فارسی و گسترش حوزه و قلمرو آن در داخل و خارج کشور
- ۴- ایجاد نشاط و بالندگی در زبان فارسی، به تناسب مقتضیات زمان و زندگی و پیشرفت علوم و فنون بشری، با حفظ اصالت آن.

اگر وجه اجرائی این امور مد نظر باشد، تحقق آنها نه از لحاظ اجرایی با امکانات مادی فرهنگستان، ولو در دراز مدت، همخوانی دارد و نه متناسب با نیروی انسانی ورزیده‌ای است که در حال و آینده باید در اختیار فرهنگستان باشد؛ حال آنکه، آنچه به عنوان هدف ذکر شده است نیازمند تدوین سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌هایی است که همچنان مجمل مانده و خطوط کلی و اساسی آنها ترسیم نشده‌اند. در واقع، مفهوم سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی در زمینه هویت ملی و نیز یکی از ارکان اساسی آن که زبان فارسی است، از طریق سیاست‌های کلی مربوط به برنامه چهارم، همچنین متن قانون برنامه چهارم و نیز سیاست‌های کلی مربوط به وحدت ملی، اخیراً وارد متون و اسناد

راهبردی کشور شده است و بنابراین باید به عنوان یک مقوله عمده و مهم در نظر گرفته شود و به اجمال، در عبارت کوتاه «سیاستگذاری و برنامه‌ریزی در زمینه زبان و ادبیات فارسی» بیان گردد.

۵ مقصود از سیاستگذاری و برنامه‌ریزی چیست

زبان و ادب فارسی، به اصطلاح جامعه‌شناختی، یکی از امور یا نهادهای اجتماعی است. هر یک از امور علمی و تحقیقی که موضوعش یکی از نهادهای بسیار مهم و عمده اجتماعی باشد نمی‌تواند بیرون از دایره تعامل کامل با جامعه از یک سو و سازمان علمی-تحقیقی کشور، به معنی عام آن، از سوی دیگر قرار گیرد. زبان فارسی و نیز ادبیات فارسی در دو سطح، یکی جامعه و عامه مردم و دیگری گروه متخصصان علمی و ادبی، مورد استعمال دارند. بنابراین، این دو محیط که در بخشی مشترک‌اند، در رد یا قبول آنچه تازگی دارد و نیز در حذف کاربرد برخی از داده‌های موجود، نقش فعال دارند.

اگر بپذیریم که فرهنگستان نمی‌تواند از تعامل کامل با محیط اجتماعی-علمی زبان و ادب روی برتابد، در نتیجه باید چگونگی تعامل و ارتباط خود را با دو محیط زبانی و ادبی یعنی محیط عامه مردم و نیز محیط علمی و ادبی و فنی گروه متخصصان، به روشنی تعریف و تحدید کند و در این محیط فعال باشد.

مردم، که کاربران واژه‌های موجود قدیم و جدید و نیز واژه‌های نوساخته هستند، با توجه به شمّ زبانی خود، چنانچه در مقام همکاری با جامعه علمی و ادبی به ویژه فرهنگستان قرار نگیرند، واژه‌های عمومی پیشنهادی نوساخته را نمی‌پذیرند و به کار نمی‌برند. حتی، اگر به هر دلیل از برخی از قواعد دستوری تبعیت نکنند، به آسانی نمی‌توان آنها را از راهی که رفته‌اند و می‌روند بازداشت و به راه دیگر هدایت کرد.

جامعه علمی و ادبی کشور نیز، چنانچه با فرهنگستان از در تعامل و همگامی و همکاری وارد نشود، در برابر پیشنهادها یا احکام فرهنگستان مقاومت می‌کند و آنها را نمی‌پذیرد و در این زمینه از دو ابزار اساسی و مهم استفاده می‌کند. نخست آنکه خود به وضع قاعده، کشف قاعده، ساخت واژه و تعریف واژه می‌پردازد و برای مثال در زمینه واژه‌گزینی و معادل‌یابی از طریق ترجمه وارد میدان می‌شود؛ دیگر آنکه، از طریق تعلیم و تدریس و نشر آثار، با گروه دانشجو و اشخاص فرهیخته در ارتباط سریع و مداوم قرار

می‌گیرد و، با این دو ابزار، به رد یا قبول آنچه فرهنگستان پیشنهاد و یا حکم می‌کند می‌پردازد.

چنانچه فرهنگستان از این دو عامل عمده، یعنی مردم و گروه متخصصان و مخاطبان آنها، و تعامل سامان‌یافته با آنها غفلت کند، در اجرای وظایف و نیل به اهداف خود توفیق چندانی نخواهد یافت. اساسنامه فرهنگستان در بندهای ۲ و ۳ و ۶ و ۹ ماده ۳ (وظایف فرهنگستان) به شرح زیر، به صراحت یا به تلویح، به این تعامل و همکاری و هماهنگی میان عوامل مؤثر در زبان فارسی و کاربران این زبان اشاره دارد:

بند ۲- تأسیس واحدهای واژه‌سازی و واژه‌گزینی و سازمان دادن واحدهای مشابه در مراکز دانشگاهی و دیگر سازمان‌های علمی و فرهنگی و هماهنگ ساختن فعالیت‌های آنان از راه تعاطی تجارب

بند ۳- نظارت بر واژه‌سازی و معادل‌یابی در ترجمه از زبان‌های دیگر به زبان فارسی و تعیین معیارهای لازم حفظ و تقویت بنیه زبان فارسی در برخورد با مفاهیم و اصطلاحات جدید

بند ۶- سازمان دادن تبادل تجربه‌ها و دستاوردهای مراکز پژوهشی در حوزه زبان و ادب فارسی و تأمین موجبات بهره‌برداری صحیح از این تجربه‌ها

بند ۹- بررسی و تصویب نتایج فعالیت‌های مراکز پژوهشی و فرهنگی که برای تهذیب و اصلاح یا توسعه و تقویت زبان فارسی مفید شمرده می‌شوند، و ابلاغ و توصیه کاربرد آنها به مؤسسات علمی و فرهنگی و سازمان‌ها و نهادهای عمومی.

با توجه به آنچه گذشت، تعامل، هماهنگی و همکاری با کاربران زبان فارسی، یعنی مردم و گروه متخصصان، امری بدیهی و لازم است. به ویژه، باید به این نکته توجه کرد که محتوای امری اساسنامه فرهنگستان در بخش اهداف و وظایف به کرسی نشان دادن مصوبات گوناگون فرهنگستان را ایجاب و الزام می‌کند. اما این امر، همان‌طور که گفته شد، در خصوص نهاد اجتماعی زبان بدون همکاری با عوامل دیگر دست اندرکار زبان عملی نیست. بنابراین باید پذیرفت که اصولاً سیاست‌گذاری و زمینه‌ای که کمتر جنبه امری دارد یعنی برنامه‌ریزی در خصوص زبان و ادبیات فارسی با نوعی ضرورت همراه است. زیرا زبان، هر چند امری است اجتماعی و بنابراین با کل جامعه سروکار دارد، اما در عین حال دارای قواعد و ضوابطی است که، اگر به درستی و تا حدود زیاد به‌طور جدی به کار گرفته نشوند، در دوره‌ای نه چندان طولانی اساس و پایه‌اش سست می‌شود

و کار آن به فساد می‌گراید و، هم‌زمان و هم‌عنان با این تباهی، در ادب و ادبیات مربوط به زبان نیز، که باید در وجه نوشتاری و حتی گفتاری از قواعد و ضوابط مشخص پیروی کند، فساد و فتور پدید می‌آید و در تعلیم سریع آن نیز، که لزوماً باید تابع قواعد باشد، همین دشواری رخ می‌نماید. در نتیجه، این قواعد و ضوابط باید مطابق برنامه‌ای دقیق تدوین شوند تا سلیقه‌های گوناگون فرمانروا نگردند و هرج و مرج در تدوین و تنظیم قواعد پدید نیاید. زیرا روشن است که هرج و مرج در تدوین و تنظیم قواعد و ضوابط و، به بیان دیگر، قاعده‌نویسی‌های متعارض و تعیین ضابطه‌های مختلف موجب می‌شود که برخی از قواعد و ضوابط از حالت ساده و بهینه خود خارج شوند و سازگاری و انسجام زبان در اثر تشتت و پراکنده‌کاری از میان برود. سیاستگذاری و برنامه‌ریزی برای زبان و ادبیات باید از چند ضابطه کلی پیروی کنند:

– این فرایند باید دارای چارچوب مفهومی معینی باشد. برای مثال، باید بررسی شود که مقصود ما سیاستگذاری و برنامه‌ریزی یا یکی از آنها برای زبان و ادب فارسی ایران کنونی است یا برای کل مناطق فارسی‌زبان.
 – پس از تعیین چارچوب، باید ساختاری مناسب در نظر گرفته شود.
 – این ساختار باید، هم از جنبه مدیریتی و هم از جنبه نیروی انسانی، از قوت و متانت کافی برخوردار باشد.

– سیاستگذاری و برنامه‌ریزی نیز به نظام بررسی و ارزیابی نهایی نیاز دارند. تا چارچوب برنامه‌ریزی مشخص نباشد، نمی‌توان برنامه‌ای با جهت‌گیری علمی معین طراحی کرد. نیز، اگر ساختاری نباشد که بتواند همواره در کار ارزیابی دخالت کند و در موارد لازم به اصلاح برنامه دست یازد، اصل برنامه‌ریزی به جایی نمی‌رسد. آنچه گفته شد هم در مورد سیاستگذاری و هم در مورد برنامه‌ریزی صادق است یعنی، در واقع، این هر دو مقوله از سازو کار واحدی پیروی می‌کنند. فارق عمده سیاستگذاری و برنامه‌ریزی را، در معنایی که ما از آنها مراد می‌کنیم، شاید بتوان امری بودن سیاستگذاری و ارشادی بودن برنامه‌ریزی دانست. سیاستگذاری یا سیاست علمی وجه «باید و نباید» قوی‌تر و قاعده‌مندتری دارد و، هر چند همواره متکی به استدلال است، در آن مصلحتی نهفته است که در کلام فصل به دنبال آن هستیم. برنامه‌ریزی علمی دارای انعطاف بیشتری است؛ بنابراین، تعامل بیشتری با جامعه

مخاطب خود دارد، هر چند که آنکا به استدلال‌های علمی برای برنامه هم اتقان و استحکامی را فراهم می‌آورد که آن را به کلام فصل نزدیک می‌کند و یا با آن یکی می‌سازد. در عین حال، مخاطب برنامه‌ریزی عام است و برخی از مواد برنامه‌ریزی نیز جنبه اجرایی دارد، لذا مخاطب با اختیار بیشتری روبه روست.

در مورد سیاستگذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های فرهنگستان، می‌توان گفت که مخاطب «باید و نبایدها» در زمینه زبان فارسی دستگاه‌های دولتی و عمومی‌اند؛ چون این دستگاه‌ها از خزانه عمومی بهره‌مند می‌شوند و زبان نیز امری عمومی و نهادی اجتماعی متعلق به همه مردم است و نظام سیاسی نیز حافظ زبان رسمی کشور است، پس ابواب جمعی دولتی و عمومی نظام باید از تصمیماتی تبعیت کنند که مرجع تعیین شده رسمی برای زبان اعلام می‌کند. اما همین سیاست‌ها به عنوان برنامه ارشادی برای عامه مردمی هم هست که خود صاحب زبان‌اند و تنها، با استدلال و، در عین حال، مراجعه به شم زبانی خود به رد یا قبول توصیه‌ها و دستورها می‌پردازند. گاه نیز اتفاق می‌افتد که «باید و نباید»ی خاص که عنوان سیاست پیدا کرده است در محیط اجتماعی گسترده‌ای که مرکب از دو یا سه جامعه سیاسی-جغرافیائی مشخص است، دو وجهه یا موقعیت می‌یابد. برای مثال، در زمینه دستور خط فارسی یا کاربرد برخی واژه‌ها یا اصطلاحات جدید یا حتی قدیم، می‌توان تصمیمات فرهنگستان را برای جامعه ایران امری و «باید و نباید»ی دانست. اما همین «امری بودن» در تاجیکستان یا افغانستان یا بخش فارسی‌زبان ازبکستان و دیگر سخن‌گویان به فارسی جنبه ارشادی خواهد داشت.

حاصل سخن در این بحث آن است که مسئله سیاست علمی و به‌طور کلی سیاستگذاری و برنامه‌ریزی زبان و ادب فارسی در جامعه کنونی ایران، که باید به زبان و ادب فارسی توجه خاص داشته باشد و در موارد لازم به اصلاح و تکمیل آن پردازد و زبان علم را در این قلمرو وسعت و غنا ببخشد و اصالت آن را حفظ کند و به تقویت آن در مناطق فارسی‌زبان پردازد، از اولویت برخوردار است و برای این کار متولّی دیگری وجود ندارد. مضافاً اینکه فرهنگستان به صورت رسمی نیز سکان‌دار و متولّی این امر شناخته می‌شود و این کار بزرگ، با فاصله زیاد، مقدم بر هر پژوهش مهمی است که زبان فارسی نیازمند نتیجه آن است.

این امر هم با امکانات کمتر عملی است و هم در شأن مقام و دستگاهی است که

عنوان سیاستگذار و برنامه‌ریز برایش شناخته شده است. در واقع، تا فرهنگستان به این وظیفه قیام و اقدام نکرده و آن را به نتیجه نرسانده است نمی‌تواند و نباید به امور دیگر بپردازد و، چون زبان نیز همواره در تحول آرام است و وجهه‌های گوناگون دارد و مباحث نو همواره برایش مطرح می‌شوند، شاید فرهنگستان هیچ‌گاه نتواند به امری دیگر جز سیاستگذاری و برنامه‌ریزی، بر اساس ضوابطی که برای آن ذکر کردیم و نهایتش ارزیابی و بررسی بازخوردهاست، دل مشغول دارد. موارد و مثال‌ها را پس از این یاد خواهیم کرد.

۶ تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری

در امور سازمانی و سازماندهی‌های عمده، اعمال و افعال هر سازمان به لحاظ اداری در دو مقوله قرار می‌گیرند: یکی تهیه مقدمات تصمیم‌گیری یا، به اصطلاح کارشناسان امور اداری، تصمیم‌سازی؛ دیگری تصمیم‌گیری. این امور به لحاظ حقوقی و اجرایی نیز، به دو بخش اعمال تصدی و اعمال حاکمیت تقسیم می‌شوند.

با توجه به شورایی بودن کارها و تمرکز امور اصلی در شورای فرهنگستان، بیشتر تصمیم‌گیری‌های علمی و فنی با شورا و تهیه مقدمات و تصمیم‌سازی‌ها با مدیریت و سازمان اداری آن است. همچنین تصمیماتی که جنبه حاکمیت دارند و باید به صورت نهایی تصویب شوند در حیطه اختیارات شورا قرار دارند و اعمال تصدی که وجوه تصمیم‌سازی و نیز تنظیم مقدمات را در قالب پژوهش‌های پشتیبان، جست و جوهای مقدماتی برای پژوهش، تهیه وسایل و ابزار کار - از قبیل کتابخانه، آماده کردن محیط‌های رایانه‌ای و نظایر آن - در بر می‌گیرند با مدیریت و سازمان اداری هر دستگاه است.

بنابراین، آنچه به اعمال حاکمیت و تصمیم‌گیری مربوط می‌شود از آن شورا است و، اگر دستگاهی در این زمینه موفق نشود، این شورای آن دستگاه است که در واقع مورد سؤال قرار می‌گیرد.

البته مسئول اعمال حاکمیت و یا تصمیم‌گیری، چنانچه کار شورایی باشد، به حق می‌تواند به کمبودها و کسری‌ها اشاره کند و تعلل متصدیان امور تصدی و نیز کم‌کاری در تهیه مقدمات تصمیم‌گیری را علت عدم توفیق خود بداند. در مقابل، متصدیان مقوله تصدی و تصمیم‌سازی نیز می‌توانند نداشتن اصول و ضوابط راهنما را برای تهیه

مقدمات و نیز اجرا یا تصدی علتِ عدم توفیق خود بدانند. بدین ترتیب، تعامل مابین تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان و یا مسئول اعمال حاکمیت و مسئولان وجوه تصدی تعاملی جدی و تنگاتنگ است.

در نظام سیاستگذاری و برنامه‌ریزی نیز فرایند تصمیم‌سازی حایز اهمیت است. اگر تصمیم‌سازان به درستی و با توجه کامل به اهداف و چارچوب‌های اصلی و عمده برگزیده نشده باشند، تصمیم‌سازی‌ها و در واقع پیشنهادهایی که عرضه می‌شوند آن‌سان که باید پخته و سخته نخواهند بود. تصمیم‌سازی هر قدر علمی‌تر و فنی‌تر باشد و، به گمان ما، هر قدر وجوه و زوایای گوناگون را بیشتر مد نظر قرار داده باشد و به جای یک نظر جزمی واحد دو سه نظر عرضه دارد که در نتیجه تصمیم‌گیر را قادر به تدبیر بیشتر و در نهایت وادار به انتخاب میان چند نظر کند، قاعده‌مندتر و متین‌تر است. در عین حال، ساختاری که پیش‌تر بدان اشاره کردیم باید به گونه‌ای باشد که حاصل تصمیم‌سازی علمی و فنی در اثر مداخلات غیرعلمی و غیرفنی و در نتیجه جو سازی‌ها و یا انتقادات و ایرادهای غیرمنسجم، بی‌جهت و یا با استدلال‌های ضعیف و بی‌پایه یا کم‌مایه، کنار گذاشته نشود. البته نمی‌توان ایراد و انتقاد را یکسره منتفی دانست؛ اما برای آن باید ساختاری سامانمند در نظر گرفت که در بحث‌های تخصصی مربوط به زبان و ادب فارسی از آن سخن به میان می‌آید.

پس از تصمیم‌سازی است که نوبت به تصمیم‌گیری می‌رسد. در آن قسم از تصمیم‌گیری‌ها که ناظر به مسائل مهم و اساسی‌اند، منطقیاً فرایند تصمیم‌گیری را نمی‌توان به جمع یا هیئت کوچک‌تری تفویض کرد جز در موارد خاص که احتمال اختلاف نظر میان یک جمع کوچک و جمع اصلی صاحب صلاحیت برای تصمیم‌گیری اندک باشد. به‌ویژه، در مواردی که همه اعضای جمع از اختیارات و وظایف یکسان برخوردار باشند، تفویض اختیار عملی نیست. در تصمیم‌گیری‌های عمده‌ای که در فرهنگستان صورت می‌گیرد چنین قاعده‌ای را باید رعایت کرد.

پیش‌تر گفتیم که در تصمیم‌سازی، تصمیم‌سازان مبرز و هوشمند و کاردان سعی می‌کنند که راه‌حل‌های گوناگون یا گزینه‌های متفاوت و متعددی عرضه کنند. این کار نشان‌دهنده اشرف آنها بر مسائل و تسلط بر نظریه‌هایی است که هر یک از آنها از دیدگاهی خاص به حل مسئله می‌پردازند و طرح آنها افق دید تصمیم‌گیران را گسترده

می سازد و آنان را به تصمیم‌گیری بهینه نزدیک و، در عین حال، آماده می‌کند که پاسخ نقدها و ایرادها را از پیش بدانند.

گفتیم که سیاستگذاری و برنامه‌ریزی غیر از پژوهش‌های دانشگاهی است و بیشتر با «باید و نباید» سروکار دارد. اما باید پذیرفت و می‌پذیریم که، برای تصمیم‌گیری‌هایی که لازم است از اتقان و متانت و استواری فراوان برخوردار باشند، بیشتر اوقات بحث و بررسی و پژوهش به منظور یافتن گزینه‌های متعدد لازم است. در نتیجه، پژوهش‌هایی از این دست در سازمان‌های تصمیم‌گیر و برنامه‌ریز ضرورت دارند. با این همه، این پژوهش‌ها، مطابق اصطلاحات موجود، نه از نوع پژوهش‌های بنیادی‌اند و نه از نوع پژوهش‌های توسعه‌ای بلکه نوعی خاص از پژوهش‌های کاربردی هستند که راه را برای تصمیم‌گیری تصمیم‌گیران صاحب تجربه هموار می‌سازند و تقریباً نظیر پژوهش‌هایی هستند که برای تدوین قانون لازم‌اند. درباره دست‌اندرکاران این سخن پژوهش‌ها که همان تصمیم‌سازان هستند از این پس سخن خواهیم گفت.

(دنباله در شماره ۲۸)

